



قسمت اول

از دور می بینم جمعیت زیادی از زن و مرد سرتاسر محله را پر کرده است. راه را برای اتومبیل دادسرا باز می کنند. مأمورین انتظامی خانه موردنظر را همانند نگین انگشتر در میان گرفته اند.

جلوی درب حیاط پیاده می شویم. برادرانی از مأمورین پلیس قضایی مثل همیشه همراهم هستند. خانه محل وقوع جنایت در نبش خیابان و کوچه قرار دارد و درب حیاط روبه کوچه است. ساختمانی است شیک و مدرن! از ظاهرش معلوم است که تازه ساخته شده. ابتدا از درب وارد حیاط می شویم و بعد دربی به راهرویی گشوده می شود که از سمت راست پلکان هایی به طبقه بالا و از روبرو دربی به طبقه اول دارد. در طبقه اول صاحب خانه که خانمی است با دو فرزند مدرسه رو سکونت دارد.

از پله ها بالا می رویم. به درب شیک و محکم طبقه دوم می رسیم. از درب وارد محوطه ای می شویم به ابعاد ۲×۲ متر که در سمت راست آن دستشویی و حمام قرار دارد. تمام این محوطه خون آلود است و آثار فوران خون تا یک متر بالاتر از سر آدمی یعنی تا سقف دیده می شود. درب دیگری از همین محوطه به داخل هال و پذیرایی وسیع و بزرگ باز می شود. در آن طرف هال سه اتاق خواب در کنار هم وجود دارد و در سمت چپ آشپزخانه بزرگی هست. در داخل هال مبل و میز و صندلی وجود دارد و در داخل آشپزخانه هم میزی با شش صندلی به چشم می خورد. دو عدد از صندلی ها عقب تر هستند و معلوم است روی آنها کسی نشسته بوده. روی میز تعدادی پرتقال و سیب در یک ظرف چیده شده و دو بشقاب با دو کارد و چنگال و یک زیرسیگاری وجود دارد. در زیرسیگاری نوار قرمز رنگ پاکت سیگار بهمن هست ولی ته سیگاری دیده نمی شود. ظواهر امر چنین نشان می دهد، فردی که وارد خانه شده یکنفر بوده و در آشپزخانه از او پذیرایی شده

است. جاروبرقی در وسط هال می باشد و پریز آن به برق وصل است. وسایل موجود در اتاق خواب بچه ها به کلی بهم ریخته و محتویات کمدها و جعبه ها داغون شده اند.

خط خون از محوطه دم درب هال تا جلوی اتاق خواب پدر و مادر خانواده کشیده شده. در پشت درب جنازه زن جوانی حدود ۳۵ ساله کف اتاق و جلوی تخت خواب دونفره افتاده. رختخواب های موجود در روی تخت و هر آنچه در ارتفاع بیش از نیم متر قرار دارد سوخته اند! دود همه جا را سیاه کرده، کمد های دیواری اندکی سوخته اند و به بعضی از البسه و موجود در آن ها آسیب رسیده است. درب یکی از کمد ها قفل است ولی درب دوتای دیگر باز و محتویات آنها به هم ریخته شده اند! دستها و قسمتی از صورت جنازه در اثر حرارت ناشی از سوختن رختخوابها و غیره آسیب دیده و تاول زده است. آثار جراحات متعدد در روی سینه و بازوان مقتوله و در گردنش به چشم می خورد! جراحات وارده بر گردن بسیار عمیق بوده و تمام رگها را قطع کرده!

در زیر بازوی چپ جنازه یک سه راهی هست که فتیله هم دارد و احتمالاً پر از مواد منفجره است. سه راهی به مأمورین انتظامی تحویل و آموزش لازم داده می شود که سریعاً توسط متخصصین بررسی و جوابش را بیاورند. یک گالن نفت ۴ لیتری پلاستیکی نیم سوخته در نزدیک جنازه هست. ابراهیم شوهر مقتوله می گوید این گالن در ایوان سمت حیاط بود که راه آن از آشپزخانه است. مقداری از جواهرات مقتوله به سرقت رفته اما بیشترین آنها در داخل کمدی بوده که درب آن گشوده نشده است. عکسبرداری از صحنه به عمل آمد و دستور حمل جنازه به پزشکی قانونی صادر گردید.

همان طوری که گفته شد در طبقه اول این ساختمان خانمی با دو فرزندش زندگی می کند پدر خانواده چند سال پیش

به رحمت خدا رفته است. هر دو فرزند محصل هستند. مادر آنها را صبح به مدرسه می رساند و ظهر به خانه می آورد. طبقه دوم در اجاره ابراهیم و همسرش زینت و سه فرزندشان بوده، زینت خانم و صاحب خانه هر دو خانه دار هستند. بچه های ابراهیم هر سه محصل هستند و ابراهیم که کارخانه دار هست صبح ها بچه ها را به مدرسه می رساند (پسر بزرگ خانواده ۱۶ ساله و دو دختر خانواده ۱۴ و ۷ ساله هستند) و سپس به کارخانه می رود و ظهرها پسر و دختر بزرگ خودشان به خانه برمی گردند اما امینه ۷ ساله را مادرش به خانه برمی گرداند. زیرا کارخانه ابراهیم تا خانه فاصله زیادی دارد و ابراهیم ظهرها به خانه نمی آید. ناهارش را در کارخانه می خورد و معمولاً ساعت ۵ بعد از ظهر کارخانه را ترک می کند. خانواده ابراهیم حدود شش ماه است که در این مکان مستأجر هستند و علت آن اینست که خانه بزرگی در همین نزدیکی ها در دست ساختمان دارند و موقتاً در این خانه ساکن هستند تا ساختمان خودشان تکمیل بشود بنابراین پیش از ظهرها در تمام این ساختمان فقط دو زن حضور دارند صاحبخانه در طبقه اول و زینت خانم در طبقه دوم.

در آشپزخانه اثری از تهیه ناهار نیست و وجود جاروبرقی در داخل هال نشان می دهد که حادثه ساعتی به ظهر مانده اتفاق افتاده و آنچه مسلم است زینت خانم در ساعت ۹/۳۰ بامداد زنده بوده زیرا در این ساعت به کارخانه زنگ زده و با شوهرش صحبت نموده است.

عصمت خانم می گوید حدود یک ربع به ساعت ۱۰ صبح برای انجام کاری به پشت بام می رفتم، دیدم یک جفت کفش مردانه مشکی جلوی درب ورودی طبقه دوم هست و در ساعت ۱۰ صبح شنیدم که در طبقه بالا بدوبدو می کنند فکر کردم مهمان آمده و بچه های مهمان هستند و بعد هیچ صدایی نشنیدم.

ساعت ۱۱ صبح جهت خرید با اتومبیلیم از خانه خارج شدم و ساعت ۱۱/۳۰ برگشتم و دیدم ابراهیم در کوچه توی سرش می زند و این طرف و آن طرف می دود و فریاد می زند بیچاره شدم زخم را کشته اند...

ابراهیم می گوید: امروز زود به خانه آمدم که با همسرم به بهداری برویم تا معاینه و آزمایشات لازم برای مشرف شدن به مکه معظمه را بعمل آوریم. آخه قرار بود امسال هر دو تایمان مشرف بشویم باید ساعت ۳ بعد از ظهر می رفتیم، زودتر آمدم ناهار را با هم بخوریم و بعد برویم. درب حیاط را با کلید گشودم آمدم بالا دیدم درب هال باز است. از دیدن لکه های خون یکه خوردم و سریع هال را نگاه کردم دیدم زینت نیست فکر کردم پیش آمدی شده و مجروح گشته! برگشتم پایین. درب طبقه اول را زدم تا از عصمت خانم بپرسم چه خبر شده و زخم کجا رفته است؟! دیدم کسی نیست. فکر کردم حتماً عصمت خانم زینت را به دکتری یا بیمارستانی برده است، مجدداً به طبقه بالا برگشتم و دیدم از روزنه زیر درب اتاق خوابمان دود بیرون می زند! درب را گشودم. داخل اتاق پر از دود بود! برق اتصال کرده و قطع شده بود! با عجله وارد اتاق شدم نفسم را بند آوردم و خودم را به پنجره پشت رساندم و آن را گشودم و فوراً به سمت هال برگشتم. دم درب پایم به جنازه همسرم گیر کرد و تازه وقتی دقت کردم متوجه شدم او را ناجوانمردانه و با وضع فجیع کشته اند! سراسیمه به کوچه دویدم و دیدم عصمت خانم از خیابان با ماشینش می آید...

در رابطه با این سؤال که چه کسی ممکن است زینت را کشته است اظهار می دارد: من اذیت و آزارم به مورچه ای هم نرسیده است و با هیچ کس دشمنی و کدورتی نداشته ام و ندارم و ملاحظه کردید که هیچ غریبه ای نمی تواند وارد خانه من بشود. زینت امکان نداشت بی احتیاطی کند و درب را برای آدم

ناآشنا باز کند. هر وقت خودم و بچه هایم زنگ می زدیم حتماً از پنجره بالا که داخل کوچه دیده می شود تماشا می کرد و سپس درب را می گشود! برای ورد به هال و ساختمان دیدید که چهار درب باید گشوده شود و حتماً خود زنه این چهار درب را برای قاتل گشوده است پس قاتل خودی و آشنا بوده و یکی از چهارده نفر است که عبارتند از: خودم ۷ برادرم و دو برادر زنه و چهار باجناقم ولاغیرا

با تحقیق از همسایگان و اطرافیان محرز و مسلم می گردد که مقتوله زنی نجیب و عقیف و مومنه متدینه بوده است.

می پرسم بچه ها کجا هستند؟ می گویند رضا در میان مردم است اما آینه و امینه در خانه دانشان هستند. آمبولانس پزشکی قانونی به محل می رسد و جنازه را حمل می نماید.

می گویم بچه ها را بیاورید تا من با آنها صحبت کنم. ابراهیم می گوید اگر نیاز چندانی نباشد تقاضا دارم امینه را نیاورم چرا که ما به او گفته ایم مامانت به مکه رفته است و چون از قبل صحبت مکه بود باور کرده است. اما رضا و آمنه را حاضر می کنیم رضا که همین جا هست تا نیم ساعت دیگر آمنه هم می آید.

بارضا به طور خصوصی صحبت می کنم هر چند ۱۶ سال بیشتر ندارد اما برخوردش متین و مردانه است. سرگرم صحبت هستیم که خبر می آورند آمنه آمده است. می گویم بیاید داخل! پیش از ورود آمنه رضا بلند می شود رنگش سرخ می گردد و اشک در چشمانش حلقه می زند و می گوید: معذرت می خواهم آقای باز پرس من و خواهرم امروز همدیگر را ندیده ایم.

آمنه وارد می شود دو خواهر و برادر همدیگر را در آغوش می کشند و برای دقایقی گریه می کنند. آنها را به حال خود می گذارم و بعد به همدیگر تسلی می دهند و ساکت می شوند. دست و صورتشان را می شویند

و روبرویم می نشینند و می گویند حاضر به هر گونه پاسخشگویی هستیم. پس از یک ساعت مذاکره آنها هم می گویند قاتل مادرمان یکی از همین چهارده نفر هست!!! می گویم آیا ممکن نیست پدرتان قاتل باشد می گویند از نظر ما نه، ولی باز هم شما تحقیق بکنید ما از هر کسی که مادرمان را کشته باشد شکایت داریم حتی اگر آن شخص پدرمان باشد.

پاسخ آنان به سئوالات بسیار جالب و عاقلانه است بعضی وقتها با هم مشورت می کنند و به پاسخ مشترکی می رسند و با توافق همدیگر پاسخگو می شوند، می پرسم به نظر شما کدامیک از این ۱۴ نفر می تواند قاتل مادرتان باشد؟ به فکر فرو می روند و می گویند: ببینید آقای باز پرس! آنچه که مسلم است مامان برای این مهمان ارزش چندانی قائل نبوده زیرا در آشپزخانه از او پذیرایی کرده در حالی که مامان به این مسائل بسیار اهمیت می داد و مقید بود. بنابراین این فرد نمی تواند یکی از دایی ها و شوهر خاله ها و عموهای بزرگمان باشد زیرا مامان به آنها شدیداً احترام قائل بود و با آنها تعارف داشت و اما این مسئله از نوع میوه ها هم مشخص است.

میوه هایی که روی میز می بینید چندان مرغوب نیستند در حالی که در داخل یخچال میوه های مرغوبتر داریم. به نظر ما فردی که مامان از او به این شکل پذیرایی کرده یکی از سه عموهای کوچکمان باید باشد که مامان آنها را خودش بزرگ کرده و مثل بچه های خودش با آنها بی تعارف بود. می پرسم آنها چرا ممکن است مامانتان را بکشند؟ می گویند ما به بزرگترین آنها یعنی عمو اسرافیل بیشتر از همه ظنین هستیم زیرا او سابقه دزدی و زندان دارد و آدم شروری هم هست اما دو عمو جواترمان آدم های خوبی هستند و کار و کاسبی آبرومندانه دارند.

می پرسم به هر حال اگر به شما بگویند حتماً و ناچار یکی از این ۱۴ نفر را باید معلوم و معین بکنید چه کسی را معرفی می نمایید، اظهار می دارند عمو اسرافیل را!!!! ابراهیم پس از آگاهی از اظهارات فرزندانش می گوید: نظر من هم همان نظر فرزندانم هست!

من هم به اسرافیل بیش از دیگران مظنون هستم اما تقاضا دارم شما درباره همه ما چهارده نفر تحقیق کنید.

چهارده نفر در داخل هال به خط ایستاده اند ابتدا همه را معاینه بدنی می کنم هیچگونه آثار درگیری در هیچکدام از آنها مشاهده نمی گردد. در مورد اسرافیل دقت بیشتری به عمل می آید لکه قرمز رنگی روی زیر پیراهن و نیز لکه ای روی شلوار او به چشم می خورد می گویند اینها خون نیستند، چسب هستند! من کارگر کفاشی هستم. می گویم: ظاهراً حمام کرده ای می گوید: امروز نه، دیروز که جمعه بود حمام رفته بودم. از او می خواهم زیر پیراهن و شلوارش را تحویل دهد تا برای آزمایش بفرستیم و سپس بطور کتبی از افراد تحقیق می کنم:

«امروز از صبح تا شب کجا بودی؟»

این سئوالی است که از همه می شود. اسرافیل می گوید: صبح ساعت ۷ رفته سر کارم در خیابان... طبقه دوم پلاک... تا ساعت ۴ بعدازظهر از آنجا خارج نشدم و وقتی به خانه رسیدم از جنایت هولناکی که در منزل برادرم رخ داده بود خبردار شدم و آمدم اینجا. ریاست محترم دادسرا شخصاً در صحنه حاضر می شوند و بر تحقیقات و اقدامات نظارت مستقیم دارند. ساعت ۳ بامداد است. محل را ترک می کنیم و بقیه اقدامات به فردا موکول می شود.

ادامه دارد...

بر گرفته از کتاب:

سه ناخلف نوشته احمد محقق